

ستیغ بلند بیداری :

گفتنی هایی پیرامون زنده گی و اندیشه های مجید کلکانی .

(متن يك سخنرانی)



" انتشارات برگ سبز " .

صحبتی

به مناسبت چاردهمین

سالروز شهادت

عبدالمجید " کلکانی "

یکی از رهبران نهضت ملی - ضد استعماری

افغانستان .

هشدهم جوزا، سال ۱۳۷۳

(جون ۱۹۹۴)

نام این نبشته : " ستیغ بلند بیداری :

گفتنی هایی پیرامون زنده گی و اندیشه های

عبدالمجید کلکانی " .

نگارنده : ب . " شنوا "

تاریخ چاپ : ماه جوزای سال ۱۳۷۳ (جون ۱۹۹۴) .

ناشر : " انتشارات برگ سبز " .

یاد داشت : هر نوع دخل و تصرف و تغییر آوردن درین
متن ممنوع میباشد .

"نه شهم

نه شب پرسستم

که حدیث خواب گویم

جو غلام آفتابم

همه ز آفتاب کویم "

(مولانا جلال الدین بلخی)

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار :

نیشته‌ی حاضر، متن صحبتی‌ست در محفلی به مناسبت گرامی داشتِ خاطرهٔ درخشانِ مجید شهید، در چهاردهمین سالروز شهادتش.

در هنگام مطالعهٔ این نوشته، خوانندهٔ گرامی باید به ذهن داشته باشد که: در نگارش این متن بسیاری از ملاحظات ضروری یک نیشته‌ی قابل چاپ و انتشار رعایت نگردیده است.

این نوشته دربرگیرندهٔ سیرِ شتابان و مختصریست در برخی مسایل و حوادث سیاسی کشور و نیمنگاهی گریزان بر فرازهایی از زنده‌گی و اندیشه‌های مجید شهید. درین متن بیشترین تکیه بر بُعدِ کوشی مطلب است تا بر بُعدِ نگارشی آن. به جمله‌های کوتاه اکتفاء کردن، این نیشته را در بسا موارد "شعاری" میسازد تا "تحلیلی". روشن است که محافل گرامی داشتِ خاطرهٔ شهدا تفاوت‌های اساسی دارد از "سمینارهای علمی". در محافلِ اولی، شعر خواندن و شعار گفتن و کلام را با احساسات و عواطف گرم و جانبدارانه درآمیختن یک رسم پذیرفته شده و معمول می‌باشد. این متن هم با در نظر داشت همین امر، از آغاز تا فرجام نمایانگر احساساتِ جانبدارانه و دلبستگی‌هایی شخصی نگارنده نسبت به مجید شهید است. در واقع این متن، بطور کل، دفاعیه است از شخصیت و اندیشه‌های مجید در

برابر اتهامات و یاوه‌گویی‌های دشمنان و مخالفینش .
 لذا بحث و بررسی نقادانه، زنده‌گی و انکار مجید ، که برخی
 از دوستان آرزویش را دارند ، در محدوده ، این متن نمیگنجد .
 با وصف اینهم ، آنچه درین نبشته آمده است " شخصیت پرستی "
 نیست ، غلو و مبالغه و اغراق نیست ، بلند بردن مجید
 به " اوجهای آسمان " نیست . بلکه حقایقی اند در
 مورد انسانیکه بسیار فراتر از معمولیگریها رفته و غرور و
 شرف و پاکیزه‌گی را به اوج خیره‌کننده، در خویش به
 تابش نشانده بود . دریغا که این متن نتوانسته
 است بازتابگر شمه‌ای از شخصیت و زنده‌گی پُر جلال
 آن فرزانه، بلند آوازه کشور ما باشد .

من چیزی بسیار با ارزشی درین متن نمی‌بینم که
 شایسته چاپ و سزاوار خواندن سازد . هدف اولی
 تنها بیان چند کلمه‌ای بود در محفل بزرگداشت خاطره
 مجید ، همین و بس . ولی اینکه اینک سرحد این متن
 به چاپ و انتشار میکشد ، از اراده اولی نگارنده خارج
 بوده است . دوستانیکه در محفل یاد بود مجید شهید
 تشریف آورده بودند ، از نگارنده خواستند که
 این متن را در دسترس شان قرار دهد . به پاس خاطر
 ایشان ، که با حوصله‌مندی بی‌کرانه، دو ساعت تمام
 به سخنان ناهنجار من گوش دادند، به انتشار این متن
 اقدام شده است .

اینجا ، در اصل متن تغییری اساسی و مهمی رخ نداده است . تنها
 یگان " اضافات " حذف شده و برخی توضیحات در حاشیه‌ها
 علاوه گشته است .

من امید دارم که مطالعه این متن سولاتیرا در ذهن
 خواننده گرامی برانگیزد . سولاتیکه پاسخ شان از پی
 پژوهنده‌گی سختکوشانه و بی‌تعصانه خود دوستان کنجکا و
 حقیقت‌پسند ما بدست خواهد آمد .

ب . " شنوا "

ماه جون ، سال ۱۹۹۴

(جوای سال ۱۳۷۳) .

دوستان عزیز ، حاضرین محترم

امشب ماوشما درین جا گرد آمده ایم تا از افسانه های ترین مردم تاریخ صد سال اخیر کشور ، از جوانمردترین جوانمردان ، از تبلور نورانی غرور و سرافرازی ملت ما ، از سالار کاروان رزم و ایثار ، از شهید بزرگ و نامدار ، عبدالمجید کلکانی ، یادی بشما ییم .

پُر طنین تر از نام مجید ، نامی در میهن ما نبود . بلند بالاتر از قامت وی ، قدی در صحنه ی زنده گی ملت ما افراخته نگشته بود . فرزانه ی با آن هیبت و فروغ اسطوره ای و ملکوتی در شبستان مدام کشورما ، از سالهای بسیاری بدین سو ، نه تابیده بود و نه شاید تا سالهای درازی دیگری باز بتابد . از کلبه های محقر تا کاخهای مجلل ، از شهر های بزرگ تا دهات کوچک ، از مسجد و خانقاه تا قصر لوزان شاه ، هرجا و همه جا ، نام مجید بر زبانها جاری و حضورش محسوس بود . بینوایان و روشندان از حضور و یادش قوت قلب می یافتند ، زورمندان و ظالمان از هیبتش بخود می لرزیدند . هزاران هزار انسان بینوا ، مستمند ، روشن ضمیر ، میهن دوست ، آگاه ، وارسته و جوانمرد که دوستان مجید بودند مجید را می ستودند ، مجید را یک قهرمان بی همتا میدانستند ، به او مهربان و انیس بودند ، به او پناه میدادند و برای طول عمرش دعا میکردند . اما یک مُشت دجال ، کورمغز ، خون آشام ، قلدر ، خود فروش و وطن فروش و جھلپرست که دشمنان مجید بودند ، مجید را نکوهش میکردند ، او را پیام آور مرگ میدانستند ،

— ۲ —

در راهش دام میگستردند و بمرگش خنجر تیز می کردند . هر چند که دوستانان مجید بسیار و بشمار و بد بینانش اندک و انگشتشمار بوده اند ، هر چند که بیشترین از مجید به نیکی و زیبایی و ژرفی و دلپذیری یاد شده و کمتر از او به بدی و زشتی و نارسایی نام برده شده است ، با اینهم برای برخی از مردم هویت و اندیشه های واقعی مجید در هاله ابهام پوشیده مانده است . درینجا ، من میکوشم تا با یک نگاه بسیار اجمالی و شتابان بر نظرگاه های مختلف در مورد مجید و با نگرش خیلی مختصر بر فرازهایی از زنده گی و اندیشه هایش ، روشنایی نهایت کمرنگی پیرامون نقش آن بزرگمرد پاک سرشت و آزاده میهن بیاندازم .

یک نکته بسیار مهم را باید در همین آغاز صحبت روشن سازم که من هیچوقت افتخار عضویت سازمانی را که مجید بنیانگذاری کرده بود (سازمان آزادیبخش مردم افغانستان " ساما ") نداشتم . نظراتم مربوط به شخص خودم میباشند و انعکاس دهنده برداشت های خاص شخصی من هستند . من شخصا مسئولیت حرف حرفم را بعهده دارم ، نه هیچکس و هیچ گروهی دیگری . حرفهای من متکی اند بر شناخت و معرفت شخصام از جریانات و مسایلی که در ذیل مطرح می سازم . در محفل امشب شاید دوستان و رفقای همسازمان مجید حضور داشته باشند و همچنان شاید کسانی دیگری که اینجا هستند برداشتهای مرا درست نه دانند . هرچه است ، من آرزو دارم که دوستان بفهمند که هدفی

دیگری جز روشن ساختن گوشه‌هایی از زنده‌گی و افکار مجید شهید در میان نیست . خدا کند که لحن ناهنجار من باعث رنجش خاطر حاضرین محترم نگردد .

نخست ببینیم که دشمنان و مخالفین مجید در باره‌اش چه گفته و چه نوشته‌اند و قضاوت شان در مورد وی چگونه بوده است ؟

دولت‌های برسر اقتدار ، چه شاهی ، چه جمهوری داود و چه فرومایگان گماشته‌ی روس ایلغارگر ، همه مجید را يك فرد " دزد " ، " رهن " ، " قاتل " ، " اوباش " ، " تروریست " ، " مردم‌آزار " ، " هرزه " و " بی‌اندیشه " معرفی کرده‌اند . خوب ، اگر این توصیف‌ها را مانند پاره‌های آئینه کنار هم قرار دهیم از آن آئینه‌ی تمام‌نمایی درست می‌شود که غیر از چهره‌ی کریه و قامت خمیده خود مبلغین ، چیزی دیگری در آن دیده نخواهد شد .

گفتند که مجید " یاغی هست " . اما حرف شان باد هوا بود و بی هیچ اثری . گفتند که مجید " دزد هست " . اما ره به جایی نبردند ، حرفشان به خود شان برگشت . گفتند که مجید " قاتل هست " . اما باز سودی عاید شان نگشت . جریان حوادث و شخصیت پاکیزه مجید قهرمان ، مهربان به همه ، این اتهامات کوبید . اکنون کسی یافت نخواهد شد که این اراجیف را در باره مجید به ذهن خویش راه دهد . تبلیغات دروغین و بی بنیاد مبنی بر " یاغی بودن و " قاتل "

بودن مجید که حاصلی نبخشید ، دشمنان و مخالفین مجید - این مگسهای مودی - روزی دیگری را آغاز کردند . گفتند که " مجید کافر هست " ، " مجید دشمن اسلام هست " ، " مجید نوکر چین هست " . بیایید به این اتهامات کمی توجه کنیم و رد پای مگسهای مودی را در لابلای برخی از کتابهاییکه در باره مسایل تاریخی افغانستان نگاشته شده‌اند جستجو نماییم . من چند کتابی را که در دسترس بود ورق زدم تا ببینم که پیرامون نقش سیاسی و اجتماعی مجید چه نوشته‌اند . انتخاب این کتابها تنها بخاطر در دسترس بودنشان است نه اینکه کتابهای مهمی باشند .

آقای دکتر ش. ن . " حقشناس " در کتاب خویش بنام " دسایس و جنایات روس در افغانستان " (چاپ دوم) چند سطر را به معرفی و ارزیابی - بقول ایشان - " حزب شعله جاوید " اختصاص داده‌اند . پس از نوشتن چند جمله ، به زعم خویش ، در باره چگونگی پیدایش " جنبش شعله جاوید " و افکار و عقاید آن ، آقای " حقشناس " می‌فرمایند که :

" این جنبش که فکر میشد توسط چین حمایت و تقویت می‌شود ، ابتدا در میان اقوام هزاره و مخصوصا قشر تحصیلکرده‌اش به سرعت نفوذ کرد و سپس دامنه آن بوسیله مجید کلکانی در کلکان و قریباً کوه‌دامن کشانیده شد و عده‌ای از جوانان را منحرف گردانید . " (حقشناس ، ۱۳۶۸ ، ص ۵۰۷) .

آقای "حقشناس" ادامه میدهند که پس از به قدرت رسیدن خلقی ها و پرچمی ها ، "شعله جاوید در زیر ماسک دیگر و شعار دیگر وارد صحنه شد و به نام سازمان آزادیبخش ملی افغانستان یاساما، علیه ترهکی به فعالیت پرداخت" (همانجا) . آقای "حقشناس" تذکر داده اند که اوراق ونبشته های پخش شده از طرف "ساما" نامها و شعارهای اسلامی را در خویش حمل نمیکرده اند . اما داکتر صاحب "حقشناس" آن نامها و شعارهای اسلامی را یک نیرنگ میدانند که "ساما" برای اغفال "حریفان خود" "در دو جبهه" استفاده مینموده است (همانجا) . در پاورقی صفحه ۵۰۷ همان کتاب خویش آقای "حقشناس" در هفت سطر کوچک ، مجید را اینطور معرفی میکند :

"عبدالمجید کلکانی در دورهٔ صدارت محمد داود محصل مدرسهٔ شرعیات پغمان بود و پس از آنکه در قتل مولوی عبدالحق رئیس آن موسسه متهم گردید از مدرسه فرار کرد و در کوهها و روستاهای کوهدامن متواری شد . چندین بار شایع گردید که او را گرفتار کرده اند اما موصوف همچنان در خفا بسر میبرد و گاهگاهی به افراد و دهات آنجا مزاحمت هایی ایجاد می نمود . در دورهٔ دیموکراسی به شعله جاوید پیوست و گفته میشد که چندین بار به چین رفته و درسهای فرا گرفته است" (همانجا) . اکنون بیایید که نظری هم بیاندازیم به کتاب پُر غوغای آقای مرحوم محمد صدیق "فرهنگ" که بنام "افغانستان در پنج قرن اخیر" انتشار یافته است . مرحوم "فرهنگ" در

ضمن صحبت از فعالیت های - بقول ایشان - "احزاب شعله جاوید و ستم ملی" ، می نویسند که :

"این فعالیتها بویژه هنگامی کسب اهمیت کرد که دامنهٔ آن از شهر به روستا کشیده شده ، شکل مقابلهٔ مسلح اختیار کرد . از آنجمله در کوهدامن ، زادگاه حبیب الله بچه سقا ، سرکشان کیم و بیش از همان جنس اما با جهان بینی بیشتر ظهور نمودند . معروفترین اینان مجید کلکانی بود که در عملیات ضد محمد داود خان نقش بارز سیاسی و ایدئولوژیک داشت . در آغاز کار مجید متعلم لیسهٔ شرعیات بود که در پغمان به شکل لیلیه دایر شده ، برای وزارتخانه های عدلیه و معارف کارمندی با اطلاعاتی دینی تربیه میکرد . در سال ۱۹۵۱ مدیر لیسهٔ مذکور در شرایط مرموز به قتل رسید و مجید با عدهٔ دیگر به این جرم دستگیر و استنطاق شد . در پایان استنطاق وی به حبس محکوم و به قندهار تبعید شد . در بازگشت از تبعید ، مجید به کوهدامن رفته به تبلیغ سیاسی علیه دولت خود کامه و ستمگری کارمندان آن آغاز کرد و به کارهای عیار وار دست زد که او را در بین مردم به جرات و شهامت شهرت داد . معلوم نیست که در کدام تاریخ در خط مائوئیزم (کمونیسم خط پیکنگ) افتاد که توسط جریان شعله جاوید (جریدهٔ گروه مذکور) تبلیغ می شد . در دورهٔ جمهوری محمد داود خان وی مورد تعقیب قرار گرفته ، کوه گریز شد ، اما اکثر اوقات شبانه به قرا و قصبات باز می گشت و مردم به او پناه می دادند . هنگامی که پولیس از گرفتار

نمودن او عاجز آمد قدیر نورستانی وزیر داخله يك تن از سرکشان
کوهدامن را به نام غلام حضرت به وعده بخشایش به قتل مجبـیـد
مامور نمود اما مجید که عرصه را بر خود تنگ
دید ، موقتاً به خارج رفت و پس از کودتای
سال ۱۹۷۸ به افغانستان برگشت . مردم کوهدامن را علیه
دولت جدید بسیج کرد تا اینکه در سال ۱۹۸۱ در وقتی که
جهت فاتحه خوانی به خانه نیک محمد ، وکیل سابق کوهدامن
و خویش نجیب الله ریس خاد رفته بود ، غافلگیر شده ، اعدام
گردید . (صدیق فرهنگ ، ۱۳۷۱ ، چاپ قم ، جلد دوم ، ص ۵۰-۵۱)
بگذارید نگاهی هم به کتاب " دهه " قانون اساسی " نوشته آقای
صبح الدین " کشکی " بیافکنیم . ایشان ضمن معرفی " حزب
شعله " جاوید " چنین مینگارند :

" حزب شعله " جاوید مخصوصاً در دوره انقلاب کلتوری چین فعال بود .
در اوایل ۱۹۷۰ چنین بر میآمد که شعلای ها فعالیت های شانرا
بطی ساخته اند . اما بعد از کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ ، فعالیت های
خود را تجدید نموده و دعوی کرد که عبدالمجید کلکانی رهبر
آن حزب میباشد . کلکانی شاگرد سابق مدرسه شرعیات بود . او
بعد از اینکه متهم به دست داشتن در قتل مولوی عبدالحق رئیس دارالعلوم
در دوره سلطنت گردید ، متواری شده مردمان قریه جات را مخصوصاً در
منطقه شمالی تحت فشار قرار میداد و بعضاً نقش
رابن هود را بازی میکرد . در بین مردم باری شایع شد که یکبار
کلکانی از طرف قوای امنیتی محمد داود گرفتار شد ، ولی از زندان

فرار کرد (کشکی ، ۱۳۶۵ ، ص ۱۵۱-۱۵۲)

اکنون به کتابی دیگری توجه کنید . در ایران شخصی
بنام " بصیر احمد دولت آبادی " کتابی را تألیف کرده و نام
آنها " شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان " نهاده
است . این مؤلف پرمدعا ولی خالی ذهن ، در کتاب خود
" سازمان آزادیبخش مردم افغانستان " (ساما) را در شمار نیرو های
ضد مذهبی و یکی از شاخه های " شعله " جاوید قلمداد کرده است .
آقای " دولت آبادی " فرموده اند که بعد از مرگ مجید کلکانی رهبری
" ساما " بعهدۀ شخصی بنام " داود غنی " میباشد !! برای
اینکه اثبات کند که مجید " شعلای " و سازمانش " بطور شناخته
شده یکی از شاخه های شعله " جاوید است . " مؤلف بخش هایی از
اهداف " جبهه متحد ملی " را نقل کرده اند . اجازه بدهید
که چند سطر از بخش های نقل شده اهداف " جبهه متحد ملی " را
از کتاب آقای " دولت آبادی " بخوانیم تا شما حاضرین محترم قضاوت
کنید که کجای آن به اثبات میرساند که جبهه مذکور " شاخه "
شناخته شده " شعله " جاوید است ؟

" اهداف جبهه متحد ملی بعد از پیروزی بصورت فشرده قرار آتی است :
در زمینه سیاست داخلی :

- تأسیس دولت موقت جمهوری اسلامی که بر پایه سیاسی
جبهه متحد ملی استوار باشد .
- دولت پس از دعوت مجلس مؤسسان که قانون اساسی دولت جمهوری
اسلامی و ارگان اجرایی آنها انتخاب خواهد کرد ، رسمیت میابد .

امروز هم يك سازمان نیرومند مائوئیستی است . ۰۰۰۰۰ رهبران
 ساما نمی خواهند خود را وابسته به منافع کشورهای خارجی معرفی
 کنند و عامل دریافت کمک از ایران ، پاکستان ، کشورهای عربی
 چین و کشورهای غربی باشند . ۰۰۰۰۰ " (نگاه کنید : آنتونی
 هی من ، ترجمه اسدالله طاهری ، ایران ، چاپ دوم ، ۱۳۶۵ ، صفحات
 ۲۰۲ - ۲۰۴) .

دوستان عزیز ، من درین صحبت به بررسی و تحلیل و ارزیابی دقیق و همه
 جانبه نظرات و اظهارات نقل شده در بالا ، نظر به کمبود وقت ، نمی
 پردازم . با يك تبصره کوتاه بر مجموعه شان اکتفا میکنم و تفکر و
 تضوات را درین زمینه به شما وامیگذارم .

چنانکه شنیدید ، نویسندگان کتابهای یاد شده در مورد مجید
 هر چه دلک شان خواسته است نوشته اند : " مجید چندین بار به
 چین رفته و درسهایی هم فرا گرفته " بود ، " از طرف چین حمایت و تقویت
 میشد " ، " جوانان را منحرف میساخت " ، " به افراد دهات مزاحمتهایی
 ایجاد مینمود " و نام ها و شعار های اسلامی را به غرض پوشانیدن هویت
 و عقاید اصلی خود سوء استفاده میکرد . (حقشناس) . مجید
 " کم و بیش " " از جنس بچه سقاء " و " در خط مائوئیزم " بود . (فرهنگ) .
 مجید " مردمان قریهجات را محصوفا در منطقه شمالی تحت فشار قرار میداد " و
 رهبر " حزب شعله جاوید " بود ، " یکبار زندانی شد ولی از زندان فرار
 کرد " . (کشککی) . مجید رهبر " حزب شعله جاوید بود که در سال
 ۱۹۷۹ به نام " ساما " یاد میشد ، مجید اساسگذار و پیریز " شعله جاوید و
 ستم ملی " بود و " با ببرک کارمل روابط صمیمانه " داشت . (هی من) .

اگر شما قولها و اظهارات نویسندگان موصوف را در مورد مجید به دقت
 با هم مقایسه کنید دیگر نتیجه غیر از گیچی و حیرانی بدست
 نخواهید آورد . نویسندگان مذکور نه سند ارائه میدارند و نه دلیل
 می آورند . حرفها و قضاوتهایشان بنیاد نهاده شده است بر " شایع بود " .
 " گفته میشد " ، " گمان میشد " و ازین قبیل سخنان هوایی دیگر . شما
 تا چند لحظه دیگر ، با شنیدن گوشههایی از زندهگی و عقاید مجید
 در خواهید یافت که معلومات نویسندگان یاد شده در باره مجید شهید
 تا چه حد ناقص ، پراکنده ، غلط و خود ساخته بوده و قضاوتهای
 شان تا کدام حد مغشوش کننده ، مغرضانه ، بیبنیاد ، دشمنانه
 و کدورت بار هستند .

دوستان محترم ! همانگونه که شنیدید ، تمام نویسندگان یاد
 شده در بالا تاکید بیشتر بر این دارند که مجید يك " مائوئیست " .
 مجید همه کاره " حزب شعله جاوید " بود و سازمان آزادیبخش مردم
 افغانستان* (ساما) صرفا يك نام جدید و یا يك ماسک تازه بود برای
 " حزب شعله جاوید " . برای روشن ساختن پیوجی و نادرستی
 ادعاهای مذکور ، ما نیاز به يك بحث خیلی مفصل و تاریخی داریم .
 اما به علت کمی وقت ، من با يك تبصره مختصر ازین موضوع میگذرم .
 در میان یکتعداد قلمبدهستان ملك ما که در مسایل تاریخی و سیاسی
 کشور در فشانی مینمایند ، معمولا رسم بر این است که در ارزیابی نیروها
 و گروهبندی های سیاسی فعال دهه پنجاه و بعد ، بر میگردند به
 دهه چهل هجری - شمسی و هر چه گروه سیاسی و تنظیم و سازمان به
 نظر شان میرسد به یکی یا دیگری از جریانات سنتی مشهور سالهای
 چهل ارتباط میدهند . اکثر اطوری نشان داده میشود که مهد و متن

و جایگاه اصلی همه نیروهای سیاسی تبارز یافته در سالهای پنجاه و بعد ، همان جریات مشهور در دههٔ چهل میباشند . مخصوصا سه سرچشمه و منبع را خیلی برجسته و فراگیر جلوه میدهند که آن ها عبارتند از " خلق - پرچم " ، " اخوان " و " شعلهٔ جاوید " . هر کس و هر گروهی که به چشم شان خورد به همان سه منبع پیوند میدهند و یا همه جریانات امروزی را ادامهٔ مستقیم همان حرکت های مشهور دههٔ چهل قلمداد مینمایند .

به عقیدهٔ من ، آنگونه قالب تراشی ها و تقسیم بندی های گنگ و پراهم نمیتواند بیانگر دقیق و همه جانبهٔ جریان سیاسی و فکری افغانستان ، چه در سالهای چهل و چه پس از ۱۳۵۰ ، باشد . در این شکی نیست که در دههٔ چهل سه جریان سنتی که به " خلقی ها - پرچمی ها " " اخوانی ها " و " شعله ای ها " شهرت یافتند ، بخش مسلط و پر صدای جریان سیاسی رقیب دولت را میساختند . اما آن سه جریان از یکطرف که کل جریان سیاسی و فکری جامعهٔ افغانستان را نمایندگی نمیکردند و تمامیت حرکت سیاسی و فکری در وجود آن مثلث خلاصه نمیکشت از طرف دیگر آن سه جریان خود حامل دهها گرایش ناجوشیده و دور شونده بودند . من در اینجا کاری به سرگذشت جریانات سه گانهٔ سنتی و تحولات و تغییراتی که در آنها در طول سالها رخ داده است ندارم . تأکید من بر این نکته است که در کنار نیرو های سه گانهٔ سنتی نامبرده شده ، يك جنبش دیگری در حال تکوین و گسترش بود که من از آن به نام جنبش ملی - ضد استعماری یاد میکنم . این جنبش از نیمهٔ

دههٔ پنجاه به بعد وسعت و قدرت چشمگیری از خویش به نمایش گذاشت . این جنبش در قالب های تنگ و سترون فکر و سیاست حاکم در دههٔ قبل نمینگجید و نوعیت و کیفیت آن از بسیاری جهات " خود ویژه گی " خویش را داشته است که در تحلیل و ارزیابی تاریخی جایگاه خاص خود را دارا میباشد . ندیدن این جنبش ، ارزش در خور قایل نشدن به آن ، در قالبهای کهنه ریختن و با همان " مهر سه کله " کویدنش سبب اغتشاشات و ابهامات لاینحل برای تحلیلگران خواهد بود و تضاد های خلاف حقیقت را میدان خواهد داد . يك مثال برجستهٔ این اغتشاش آفرینی و ابهام گستری را میتوان در بزرگ سازی ها و قصه پردازی های گیسج کنندهٔ قلمبدستان مغرض در مورد " شعلهٔ جاوید " به وضاحت دید . ایشان از " شعلهٔ جاوید " يك هیولایی عجیبی را از ذهن خود ساخته اند و میخواهند مردمان ساده و بی اطلاع و خوش باور را از موجودیت آن بترسانند . اصطلاح " شعله ای " در قاموس ایشان تداعی گر موجودیت يك اعجوبهٔ هزار سر و میلیون پا و لك چشم که هم درخت است ، هم پرنده است ، هم خزنده و گزنده و چرنده و درنده . شاخ و برگ و پروبال و دست و پای و نیش و دندان در همه جا و در هر سو دراز و روییده و گسترده و پنهان و در کمین میباشد .

سالهاست که مغرضین سرگرم اینگونه قصه سازی های هرزه و گول زننده و مردم ترسب هستند . هزاران انسان ترس و با همت و فهمیده را به نام " شعله ای " و " مائویست " گفته و زنده زنده پوست نمودند ، بند بند بریدند و یا فراری ممالک دور و نزدیک ساختند . چه در افغانستان ، چه در پاکستان و چه در دیگر ممالک ، در هرجاییکه افغانستانی جماعت زنده گی دارند ، هر چه آدم خوب و براه و نیک نام را دیدند گفتند که :

"هوشدار آن شخص شعله‌ای هست" . حتی در داخل حزبها و تنظیم هایشان اگر کسانی با سر و صورت آدمیزاد دیده میشد میگفتند که "شعله‌ای هست" . هر چه کمیته و گروه و اتحادیه مخالف خود را در هرجا که دیدند گفتند که "شعله‌ای هستند" .

امروزه روز مُهر "شعله‌ای" یکی از مُهر هایست که معمولاً به هر کسی

که مخالف روس، مخالف استعمارگران غربی و مخالف مداخلات دولت های غدار منطقه در امور افغانستان باشد، کوبیده میشود. هرکسیکه تن به خیانت نداد، در برابر جنایتکاران تسلیم نگشت، عضو سی. آی. آی و "آی. اس. آی" و "ک. جی. بی" و غیره نبود. هرکسیکه پرده از روی ظلم، وحشت افگنی و نوکرمنشی اجیران بیگانه برداشت. هرکسیکه سرش در آخور کشوری بسته نبود. هرکسیکه از دموکراسی واقعی، آزادی و عدالت اجتماعی دمزد.

هرکسیکه گفت بهره‌کشی و چوشیدن خون بینوایان و تهیدستان باید پایان یابد. هرکسیکه کپ از مساوات و بیگانه ستیزی زد. هرکسیکه طرفدار دانش و ترقی و سلامت اجتماعی بود. هر کسیکه "اخوانی" و "خلق" — پرچمی نبود. هرکسیکه از طرفدار عربستان سعودی و امریکا و کجاهایی دیگر تایید نشد. هر آدم دانشمند، غیر وابسته و آزاده، مُهر "شعله‌ای" را از جانب

دسته ها و افراد مغرض و بد سرشت میخورند. در حالیکه "شعله" جاوید "در اصل نام يك جریده بود که در حدود صرفاً یکسال و آنهم چند شماره به چاپ رسید و به علت مخالفت شدید آن با رژیم، ممنوع اعلام شد و از انتشار ماند. جریده مذکور به يك گروه و جریانی تعلق داشت که در اواخر سال ۱۳۴۹ پراکنده و پاشان شد و موجودیتش در عمل به پایان رسید. اینک بعضی ها هنوز هم به مقوله های کهنه میچسبند و تمام نیروهای مبارز و انقلابی و غیر وابسته را که در مجموع جنبش ملی - ضد استعماری تبارز یافته در دهه پنجاه را تشکیل میدهند، به نام "شعله‌ای" میخوانند، کاری نمیکنند غیر از اینکه ابله‌گی و حماقت خود را برملا سازند.

تا جاییکه به تحلیل سیاسی و تاریخی ارتباط میگیرد، نه "خلق - پرچم"، نه خط فکری "شعله" جاوید و نه خط عقیدتی - سیاسی جریان مسما به "اخوان" هیچک ازین ها را نباید از حدود حقیقی که در اصل دارا بوده‌اند گسترده‌تر و پر جایگاه تر جلوه داد و کُل جریان سیاسی و فکری مملکت ما را به وجود آنها خلاصه ساخت. زیرا در جریان این همه سالها، بودند افراد روحانی، فرهنگی، سیاسی و متفکری که جدا از آن سه جناح سنتی، در حد امکانات محدود فردی و محلی خویش در فعالیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سهم میگرفتند. مجید کلکانی سالها قبل از تظاهرات خیابانی در شهرها و سالها قبل از پیدایش جریده "شعله" جاوید، به مبارزات خود آغاز کرده بود و نحوه مبارزه و فعالیت سیاسی و اجتماعی اش و همچنان

افکارش با آنها کاملاً تفاوت داشت . بعداً در مورد چگونگی آشنایی و روابط مجید با افراد جریانات مختلف سیاسی و از آنجمله با افراد **مها** به " شعله‌ای " در صورت ممکن ، صحبت خواهم کرد . اما اینجا لازم است که تا کمی در باره جنبش ملی - ضد استعماری ظهور نموده در دهه پنجاه صحبت نمایم . زیرا مجید شهید یکی از مبارزان و رهبران این جنبش بود و در انسجام و هدایت آن نقش تاریخی منحصر به فردی را ایفا میکرد . این جنبش از نظر تجربی يك تجربه گرانبهای ملی ، از نظر اندیشه يك جریان جدید اندیشگی و از نظر تاریخی يك تحول بسیار مهم سیاسی را در جامعه ما مطرح میسازد .

هر چند که رگه ها و ریشه های جنبش ملی - ضد استعماری را میتوان در گذشته ها پی جویی کرد ، اما در دهه پنجاه این جنبش **هویت** مستقل و برنامه روشن خویش ، بعنوان يك بدیل تازه در برابر جریانات سنتی عرض اندام نمود .

باید گفت که کشور ما در گذشته جنبش های افتخار آفرین ملی و ضد استعماری داشته است و بحث من به آن جنبشها ارتباط نمیگیرد . آنچه در صحبت امشب مهم است این میباشد که روشن سازیم در دهه پنجاه جنبش ملی - ضد استعماری چگونه پدیدار شد ، دارای چه ترکیبی بود و بطور عمده چه مشخصات فکری و سیاسی را مطرح و تعقیب میکرد . در جریان بیان این مطلب ما خواهیم دانست که تفاوت میان سه جریان سنتی مشهور و جریان ملی - ضد استعماری تبارز یافته در دهه پنجاه خیلی عمیق و چشمگیر است .

در دهه پنجاه جریان به وضع کاملاً دیگری میباشد . در سرتاسر افغانستان محافل و دسته بندی های کوچک و بزرگی شروع به پدیداری مینمایند . طرحهای بسیار نو و متفاوتی بگوش میرسد و تشکل های بلکل تازه عرض اندام میکنند . در این زمان بسیاری از این محافل به شکل بی سرو صدا و بدون هیاهو های گروه های دوره قبل ، به کار و فعالیت میپردازند . شکل سازماندهی شان معمولاً مخفی است . افراد هویت تشکیلاتی خویش را به آسانی و برای هرکس افشاء نمی سازند . در عضو گیری و انتخاب افراد برای کار گروهی از دقت و ملاحظات زیادی کار گرفته میشود . نشرات علنی و وسیع نیست . هرچه هست ، مخفی و خاموشانه هست - میتنگ ها ، دید و باز دیدها ، تکثیر و پخش نوشته ها و اوراق تبلیغاتی ، فکر ها و ذکرها و برنامه ها همه و همه . در این زمان ، آدمهایی کاملاً تازه به صحنه کار سیاسی سر میکشند که قبلاً هیچ سروکاری با گروه بندی های سیاسی سنتی نداشتند . اینها را میبینی که دارای محفل و یا تشکیلاتی هستند . در میان بسیاری از این افراد و محافل ، طرحهای کهنه و آزموده شده دیگر خریداری ندارد . دهه پنجاه دهه پدیداری افراد و متفکرین تازه ایست که فکر های شان بمراتب پیشرفته تر و پرتنوع تر از فعالین دوره قبلی میباشد . در دهه پنجاه دولت دچار سردرگمی عجیبی است : در هر سوی افغانستان مبارزات با دولت وجود دارد . برخورد های حتی مسلحانه با نیروهای دولت صورت میگیرد . دستگاه های دولتی مورد حمله

قرار میگیرند . سلاحهای دولتی رسوده میشوند . ادارات دولتی مورد دستبرد قرار میگیرند . اوراق ضد دولتی ، شبنامه ها و جزوه های گوناگون دست بدست میچرخند . اما اینکه چه کسی به این اعمال دست میزند ، برای دولت بدرستی معلوم نیست .

بسیاری از فعالیتهای آن زمان به ناحق بنام این و آن ختم میشود و غالباً کسانی گرفتار میگردد که حتی اطلاعی هم از آن فعالیت ها ندارند . نداشتن نشریه های علنی و منظم ، مخفی بودن هویت ، اعضای محافل ، عدم حضور در صحنه فعالیت های سیاسی علنی ، مخفی بودن گرد همایی ها و جلسات سیاسی ، خموشانه به مبارزه ادامه دادن ، اینها همه باعث شده که در آن زمان و حتی امروز هم نقش اصلی و عقاید ، طرحها و افکار بسیاری ازین محافل بدرستی روشن نگردد و جای حقیقت را افواها و آوازه های گیج ، حدس و گمان کردن های دور از حقیقت اشغال کند . این افراد گمنام ، محافل بینام ، گروه ها و دسته بندی های کوچک و بزرگ ، این نیرو ها که در چهار گوشه افغانستان به مبارزه ملی - ضد استبدادی و ضد بیگانه پرستی سرگرم بودند ، همه شان چه مذهبی و غیر آن ، در مجموع یک جنبش وسیع ملی و انقلابی را در جامعه پروراند .

این محافل هر یک به تنهایی ، دارای امکانات و توانایی های محدود بوده و هیچیک به تنهایی نمیتوانست که خطر بسیار جدی و چشمگیری را متوجه دولت وابسته و مستبد داود سازد . پس برای اینکه بتوان یک نیروی قوی و موثر ملی بوجود آورد ، این گروه

ها و محافل پراکنده ، در ضمن دیگر فعالیت های خویش ، در جهت اتحاد و وحدت با همدیگر میکوشیدند . این کوشش ها در تمام سالهای جمهوری داود دوام داشت و با گذشت هر سال به نتایج بهتر و مطلوبتر میرسید . در اواخر سالهای ۱۳۵۶ نزدیکی های زیادی میان این گروه ها و محافل ایجاد شده و اتحادهایی هم بوجود آمده بود . کودتای ننگین هفت ثور و براریکه قدرت نشستن باند های میهن فروش خلق - پرچم ، باعث شد که نیرو های مبارز و ملی هر چه بیشتر و سریع تر به اتحاد عمل ها و وحدت هایی موثر برسند . درین میان ، چون افراد منسوب به نشریه " شعله جاوید " در سالهای پس از ۱۳۴۹ اقدام فعالیت محسوسی سیاسی نداشتند و از چهره های معروف آن جریان حرکت مهمی سر نزده بود ، به محض تبارز متحدان و بروز حرکت های دشمن لرزان از جانب نیرو های ملی ، سرو صداها براه افتید که اینک باز " شعله های ها " بمیدان آمده اند .

باید در این جا واضح سازم که کوشش من این نیست که گویا به هر شکلی شده جنبش ملی تبارز یافته در دهه پنجاه را از حضور افراد سابق منسوب به " شعله جاوید " میرا نشان دهم . هیچ ملاحظه کاری ضرورت نیست . من به صراحت میگویم که در میان افراد و محافل ملی - ضد استعماری ، اشخاص و محافلی بودند که سابقه ارتباط با " شعله جاوید " را داشتند . از نظر بسیاری از کسانی که در جنبش ملی و غیر وابسته

فعال بودند ، حضور و موجودیت افراد و محافل با ارتباطات قبلی " شعله‌ای " نه کدام عیبی بود و نه کدام شرمی . ازین افراد و محافل ، آنهایش که به جنبش ملی و بیگانه ستیز دهه پنجاه پیوسته بودند ، نه آدم هایی خایینی بودند و نه وابسته به کدام کشور و منبعی . بسیاری از ایشان پاک ترین و صادقترین مبارزین راه آزادی کشور بودند و مردانه و با رشادت در سنگر های مبارزه جان شیرین خویش را باختند . موضوع بر سر این نیست که کسی خود را از آنها دور و جدا جلوه بدهد و یا از دوستی و نزدیکی با آنها عاری یا انکار نماید . مطلب درین است که بخش عمده و اصلی جنبش ملی - ضد استعماری که يك قوت بسیار مهم سیاسی در کشور ما محسوب میگردد ، نه سابقه " شعله‌ای " داشتند ، نه هیچ گرایش و توافقی با خطر فکری " شعله جاوید " داشتند و نه میل دنباله روی از چین یا کدام کشور دیگری در میان شان وجود داشت . اطلاق کلمه " شعله‌ای " و کوبیدن مهر " شعله‌ای " بر آنها ، يك بی مسئولیتی ، يك سطحی گری ، يك دروغ‌گویی و از نظر تاریخی و تحلیلی يك جنایت نا بخشودنی است . درین جنبش ملی - ضد استعماری ، افراد مسلمان ، روشنفکران دیندار و پارسا ، وطن‌دوستان شرافتمند ، کسانی با دیدگاه هایی جدایی مذهب از سیاست ، کسانی هم نامسلمان (~~هستند~~) و غیره) حضور و عضویت و فعالیت داشته‌اند . " سازمان آزادیبخش مردم افغانستان " (ساما) ، که يك نیروی اصلی و مرکزی این

جنبش ملی - ضد استعماری را تشکیل میداد ، خود همچو يك سازمانی بود . در " ساما " - به عقیده و شناخت من - افراد و محافل زیادی با گرایشهای عقیدتی خاص خود شان بدور يك برنامه نسبی عام اجتماعی و سیاسی ، در آن مقطع تاریخی خاص ، گرد آمده بودند . بعدا در " جبهه متحد ملی " که به ابتکار و تحت رهبری مجید شهید ایجاد شده بود ، اتحاد افراد و محافل بر محور يك سری از اهداف و شعار های سیاسی بود که هیچگونه پیش شرط عقیدتی ، ایدئولوژیک و فکری در آن مطرح نبود . تنها با پذیرش اهداف و شعار های ضد استعماری و ضد روسی که جبهه مذکور پیشکش کرده بود ، هر افغان دشمن روس و نوکرانش میتواند عضویت آنرا کسب کند و در آن بفعالیت پردازد . در پهلوی " ساما " و " جبهه متحد ملی " ، دیگر گروه ها و افراد زیادی بودند که عضویت " جبهه متحد ملی " و عضویت " ساما " را نداشتند ، اما با آنها تشابه نظری و همکاری ها در بسا زمینه ها داشتند . هر چند که هزاران نفر ازین گونه مردمان فعال در جنبش ملی - ضد استعماری و ضد بیگانه پرستی در گمنامی سردر ره آزادی قربان کردند ، هر چند که عکس ها ، هویت ، عقاید و نظرات شان در نشریه های رنگین و پر زرق و برق به چاپ نرسید . هر چند که خائنین و نوکران اجنبی آنها را به نامهای خود ساخته و جعلی یاد نمودند . هر چند که آن دلیران خود در سودای این نبودند که چند اجیر بیگانه و

چند مرتجع و چند نامرد و بی خرد در باره شان چه میگویند
و چه پُف میکنند . اما این انصاف نیست که آن کتله
وسیم سربازان و سربزگان عاشق آزادی و انسانیت ، به نامهای
دیگری جز آنچه که خود شان میخواستند و بوده اند یاد شوند .
این هیچ مطرح نیست که آن نامها از چه دستی اند ، خوب یا بد .

مجید کی بود ؟

عبدالمجید کلکانی در سال ۱۳۱۸ هجری - شمسی مطابق
به ۱۹۳۹ میلادی در قریه کلکان کهدامن در یک خانواده میانه
حال ، دیده به جهان گشود . هنوز شش بهار از عمرش
سپری نشده بود که زخم خونین خنجر بیدار حکام خودکامه
آن زمان را بر قلب گرم و نوشگفته خویش احساس کرد : پدر
و پدر بزرگش به فرمان هاشم جلاد به دار آویخته شدند و
جانهای شیرین خویش را از دست دادند . جلادان بیرحم و سنگدل
به آن هم اکتفاء نکردند ، مجید خرد سال و بقیه اعضای فامیل
شریفش را به قندهار تبعید نمودند . از دست دادن پدر و
زندگانی در تبعید با رنج ها و عذابهای جانگدازی که به همراه
داشت ، در قلب و ذهن پاک مجید نخستین نطفه های
خشم و نفرت از حکام مستبد را به جوانه نشاند . این جوانه
بود که با نوشیدن از آبشار زلال و روشن آگاهی و دانش بشری
هر روز بیشتر از پیش تناور تر و پربار تر گردید .

خلاف آرزوی جلادان و تبعیدگران که میخواستند مجید و فامیلش
دور از زادگاه و اقوام خویش در ناگواری های ممتد
غربت سرکوفته و بی رمق گردند و آدمهایی مطیع ، ترسو
و بی آزار بار آیند ، اما سختی ها و مرارت های زنده گی در
تبعید از مجید یک شخصیت بالنده ، متکی بخود ، شجاع
سرسخت ، ساعی ، قید شکن ، مخالف ظلم ، آزاده سرشت
و آزادی پسند ببار آورد .

مجید در حدود پانزده سال داشت که دوره تبعید شان
به پایان رسید - مصادف به سالهای ۱۳۳۱ - ۳۲ در آوان
جوانی و شباب مجید هیبت مردی را داشت که سختی ها
دیده و از کوره سوزان دشواریهای زنده گی با متانت بدر شده
است . مجید جوانی بود با رفتار آرام ، مؤدب ، دارای
صراحت و قاطعیت . این زمانست که مجید بکابل بر میگردد
و به مکتب "نجات" شامل میشود . در سه سالی که مجید
در مکتب نجات حضور داشت ، طبع جوشان شاعری ، ذوق
و توان نویسنده گی و حافظه خارق العاده از خویش متبارز
ساخت . مهمترین حادشه درین دوران زنده گی مجید
آشنایی وی است با شخصیت مسلمان ، مبارز و مُصلح نامدار
کشور ما "قاضی عبدالظاهر سامی" که علاوه بر
روابط خویشاوندی حیثیت مربی و استاد مجید را یافته بود .
مجید با آن بزرگمرد روشندل ارتباط خیلی عمیق برقرار
ساخت و از دانش و بینش وی بهره های فراوان گرفت . به

حق میتوان گفت که این آشنایی ، نخستین شراره های آتش آگاهی اجتماعی و سیاسی را در ذهن توفنده مجید روشن کرد . او را با دنیای بیکرانه جامعه و مسایل بغرنج آن پیوند محکمتر داد و افقهای تازه تری در برابر چشمان ژرف بینش گشود . مجید اکنون بروشنی میدانست که بد بختی و سیه روزی تنها دامگیر وی و خانواده اش نبوده بلکه فاجعه ، ظلم و مصیبت در تمامی ابعاد جامعه سایه شومش را گسترده است . درین دوران است که ذهن مجید در زوایای وسیع تری باز میشود و به مسایل فراتر از مسایل خانوادگی میاندیشد . نگاه تیز مجید روز تا روز بیشتر و بیشتر بسوی معضلات و مصایب بیکران اجتماعی و وضعیت زنده گی فرودستان و ستمی که بر مردم بینوا حاکم است ، کشانده میشود . مصاحبت و دوستی مجید با آن آزادیخواه بزرگ و شخصیت برجسته مذهبی و فرهنگی (قاضی عبدالظاهر سامی) [* x] اثرات بسیار دیرپا و حیاتی بر ذهن و اندیشه های مجید

[* x] - قاضی عبدالظاهر سامی یکی از رهبران دوره هفتم شورا ، یکی از شیفتگان سختکوش عدالت اجتماعی و آزادی ملی ، یک سخنور شیوا و یک نویسنده توانا بود . احساسات و نندوستانه مرحوم " سامی " بحدی بود که حتی دستمال گردن خود را بیرق سرنگ افغانستان قرار داده بود . (نگاه کنید : " سیرک متناوب " نوشته " یادگار " ، ص ۱۷ - ۱۹) .

نهاده بود که ما تائشیرش را در اندیشه های بلند مجید در آخرین سالهای زنده گی اش با درخشندگی خیره کننده میبینیم . به عقیده من ، شناختن این دوره زندگی مجید و کنگاشهای ذهنی اش ما را به پیمانه زیادی به شناخت افکار و اندیشه های رسای بعدی اش یاری خواهد کرد .

در روشنائی دانش و بصیرتی که مجید از استاد خویش کمایی کرده بود ، به مطالعات پیگیر و سیراب ناشدنی میپرداخت . مجید آهسته آهسته با آثار و نوشته های نویسندگان بزرگ وطنی و خارجی بیشتر آشنا میشود و همزمان با کوشش در ارتقای ذهنی خود ، در صدد میرآید تا یک تعداد از همقطاران و دوستان خود را در یک حلقه سیاسی کوچکی گرد آورد . نتیجه این کوشش ایجاد محفلی کوچکی است بنام " جمهوری خواهان " که بعدا به " بینوایان " تغییر اسم میدهد . این اولین محفل کوچک روشنفکری است که مجید به ابتکار و پشتکار فراوان خود بنیاد میگذارد . این محفل در اواخر ماه قوس ۱۳۳۵ و اوایل بهار ۱۳۳۶ دو قطعه شینامه را در مکاتب ولیسه های شهر کابل پخش کرد . محفل مذکور عمر درازی نداشت و در میزان سال ۱۳۳۶ بنا بر تجربه محدود و عدم استحکام درونی و در تحت پیگرد شدید پولیس از هم پاشید . عده از اعضایش به ایران فرار کردند و عده هم موقتا از فعالیت کشیدند . مجید که از همه بیشتر مورد تعقیب شدید دولت قرار داشت ، بجای فرار بخارج و یا دست کشیدن از مبارزه مـ

راه دیگری را انتخاب میکند : خود را پنهان میکند از چشم خونگرفته صیادان بربر منش و پناه میبرد در میان مردم گرمدل و مهربان نواحی مختلف کشور . به این ترتیب مجید برای اولین بار ، آنهم به علت مبارزات سیاسی ، به زنده‌گی مخفی روی می‌آورد و بخاطر اینکه بتواند مبارزات خویش را ادامه بدهد ، کابل را ترک گفته به میان مردمان شریف روستا های اطراف می‌رود و مرحله تازه و هیئتناک مبارزه ضد استبدادی را آغاز مینماید . (نگاه کنید : زنده‌گینامه مجید کلکانی ، به مناسبت دومین سالگرد شهادتش ، جوزای سال ۱۳۶۱ نشرکرده " سازمان آزادیبخش مردم افغانستان " (ساما)) .

مجید همانسان که در شهر کابل در میان آشنایان از محبوبیت فراوان برخوردار بود و دوستان بسیاری را از آن خود ساخته بود ، در روستاهای اطراف کابل نیز بعنوان يك انسان شجاع ، جانباز ، نذاکار ، صمیمی ، صادق ، سلحشور و نیکوکار معروف شده بود . جوانان کهدامن و دیگر قراء و دهات اطراف کابل و حتی آنهاییکه مجید را هنوز ندیده بودند هوا خواهان پر شور وی بودند . اشخاص زیادی از هر طرف می‌آمدند و با مجید طرح دوستی و همکاری می ریختند . مردمان آن سامان ، فریاد های منکوب شده و در سینه گره گشته خویش را در غریوی خروشنده و پرتین مجید باز می یافتند و در او امید تازه برای رستگاری از ظلم و ستم اربابان قدرت میدیدند . درین دوران مجید بارها به مناطق دور دست افغانستان ، سمت های شمال ، کوهستانهای جنوبی و یا ولایات

غرب و مناطق مرکزی ، مسافرت نمود و هر بار که برگشت با شناخت بیشتر از مردم ، با پیوند های عمیقتر و بارآور تر با آنها بود . مجید درین سفرها زنده‌گی واقعی مردم را ، افکار و عقاید و مذاهب شانرا ، مشکلات و نیازها و آرزوهایشانرا با دقت مورد شناسایی و ارزیابی قرار داد و در راهیابی ها و طرحهای اجتماعی خویش ازین تجارب مستقیم خود استفاده های شایانی بعمل آورد . با وصف اینکه مجید درین سالها زنده‌گی سختی را از سر میگذراند و بسیاری اوقات حتی نانی برای خوردن نمیداشت و با پای پیاده فاصله های زیادی را طی مینمود ، اما هیچگاهی کوله بار کتابهایش از شانهاش دور نبود . عطش سوزان فراگیری دانش در مجید سیرآبی و پایانی نداشت . در ضمن مجید بسیار میکوشید که از نور سواد بی بهره گانرا یاری رساند که باسواد شوند و علم و دانش را بیاموزند . او بیشترین تلاش را بخرج میداد که تا جوانان روستایی را که بعضا به کارهای عبث و بیهوده مشغول بودند ، ازین اعمال بازدارد و به کار های مثبت از قبیل درس خواندن ، سواد آموختن و دیگر کار های مولد و بدرد بخور تشویق شان کند . مجید شخصا دهها جوان را به نور سواد و دانش آشنا نموده و آدمهای خیلی عقب نگذاشته شده را به انسانهای بسیار مسئول و مطلوب و دانشور مبدل ساخته است . بسیاری از همین گونه افراد هم از دوستان وفادار مجید بوده اند که بسیاری شان در سنگرهای جهاد ضد روسی شهید گشته اند . این گونه اصلاح اجتماعی و

افشاندن نور دانش از فعالیت های دایمی مجید تا آخر عمرش بود . اگر لست نامهای افرادی که به یاری مجید با سواد شده اند و از هرزه گردی و بیهوده گی به دنیای پر مسئولیت زنده گی اجتماعی رو آورده اند و انسانهای آگاه ، با ایمان و با وقار از ایشان ساخته شده است ردیف کنیم ، تعداد شان به صدها میرسد .

حادثه مهمی دیگری در زنده گی مجید ، زندانی شدنش است به اتهام قتل مولوی " عبدالحق " رئیس آموزشگاه شرعیات . مجید سه سال را در زندان سپری میکند ، ولی چون اتهام مذکور هیچ بنیادی نداشت و دولت با وصف تلاش زیاد نتوانست آن جرم را بگردن مجید بیاندازد ، بالاخره او از زندان رها میگردد . داستان زنده گی مجید در زندان شاه ، خود داستان حماسی دیگریست که فعلا از تفصیل در موردش میگذریم . دولت فکر میکرد که اتهام قتل و چند سال زندانی شدن با عث بد نامی مجید خواهد شد و مردم را نسبت به وی بد بین خواهد ساخت . ولی نادرستی این فکر و خیال خام دولت مستبد یکبار دیگر بزودی به اثبات رسید . مجید پس از آزادی از زندان برای مدت کوتاهی در کابل اقامت گزید و درین هنگام با یک تعداد از سیاستگران مخالف رژیم ، از هر جناحی ، آشنا شد . هم درین زمان بود که مجید در اثر درخواست مکرر مردم کهدامن و در اثر اصرار بیش از حد بزرگان و موسفیان آن سامان ، خود را به حیث وکیل در دوره دوازدهم شورا کاندید

کرد . با وصف اینکه مجید سه - چهارم آراء را برده بود ، دولت با تقلب و بیشرمی از ورود وی به شورا جلوگیری نمود و شخص دیگری را که مطلوب دولت بود به وکالت برگزید . (نگاه کنید : زنده گینامه مجیدکلکانی ، جواز ۱۳۶۱ ، ساما) . پس ازین ، مجید باز به زندگی مخفی رو آورد . در اواخر دوره شاهی ، در زمان صدارت " موسی شفیق " ، برای مدت کوتاهی علنی گشت . ازین چند ماه نگذشته بود که دولت شاهی جایش را به رژیم جمهوری داود خالی کرد . پس از برقراری رژیم داود ، مجید یکبار دیگر و اینبار برای همیشه به زنده گی مخفی پناه برد و تا آخر عمرش به آن ادامه داد .

دوره جمهوری داود ، دورانیست که مجید بمراتب بیشتر از پیش و خستگی نا پذیرتر از همیشه مبارزات دشمنسوز خود را شدت میبخشد . برخی برخورد های مسلحانه میان نیروهای دولت و یاران مجید رخ میدهد ، شبنامه های متعدد و از آنجمله شبنامه " قانون جزا طناب اسارت خلق " در یک زمان در چند ولایت افغانستان پخش میگردد . فعالیت های مجید و یارانش دولت را چنان به وحشت میاندازد که دولت تمام قدرتش را بکار میگیرد تا مجید را گرفتار نماید . گماشتگان داود هر چه حيله و تدبیر غدارانه را آموخته بودند ، درین زمان استفاده مینمایند تا مگر به نابودی مجید قادر شوند . یکی از آن حيله هایی مزورانه مسلح ساختن و فرستادن " غلام حضرت " و داره اش به کهدامن

بود برای از میان بردن مجید . اما اینگونه شگردها نه تنها نه توانست آسیبی به مجید برساند ، بلکه زبونی ، دستپاچگی و درماندگی دولت داود را بیشتر آشکار ساخته و قدرت ، درایت و نیرومندی مجید را اثبات نمود .

در دورهٔ جمهوری داود است که مجید سخت میکوشد تا نیروهای ملی ، مبارز ، ضد استبداد و ضد نفوذ بیگانه را همنا ، منظم و یکدست سازد . یکی از ویژه‌گی‌های کار انقلابی مجید این بود که جدی تلاش میکرد که تمام افراد و تمام نیروهای طرفدار ترقی اجتماعی ، طرفدار دموکراسی و تمام طرفداران حق و حقیقت را ، باوجود اختلافات شان ، در يك صف واحد ملی - ضد استعماری بکشانند . مجید خطر مداخلهٔ روس را بیشتر از هر متفکر اجتماعی و سیاسی دیگری در

افغانستان درك میکرد و نبردش از ابتدا يك سبغهٔ روشن ضد روسی در خود داشت . پس از کودتای ننگین هفت شور و غصب مکمل قدرت دولتی توسط دستپروردگان روس ، مبارزات مجید و یارانش همپا با دیگر مبارزین کشور سرعت بیشتر بخود گرفت . مجید نقش بزرگی در تدارك يك مبارزهٔ مسلحانهٔ منظم و سازمان یافته علیهٔ دستنشانندگان روس و علیهٔ روسهای اشغالگرایفا کرده‌است . مجید بدون مدد و حمایت کدام قدرت یا کشور بیگانه ، بدون کدایی از بارگاه سازمان های جاسوسی این یا آن کشوری ، بدون لیلام کردن آبرو و حیثیت و خون پاک مردم افغانستان ، بدون دریافت سیل اسلحه از امریکا ، مصر ، چین و غیره جاها ، بدون

هیرویین فروشی ، بدون خزیدن به کشور های خارجی ، بدون فراگیری تعلیمات نظامی از اجنت های سی . آی . ای و " آی . اس . آی " و غیره ، بدون همه نابکاری هاییکه دیگران سرگرم آن بوده‌اند مجید با وجدان آرام و پاک به مسلح ساختن ، منظم کردن و در سنگر نبرد آزادی قرار دادن مردم شریف وطن پرداخت .

نگاهی به گوشه‌هایی از فکر و اندیشهٔ مجید :
درین بخش قبل از هر چیزی دیگر باید بگویم که روشنفکر جماعت در افغانستان ، به علل گوناگون ، در جریان سالهای دراز مطالعه و فعالیت ، از خم و پیچ های زیادی فکری و اندیشگی گذر کرده اند و در شکل دهی ذهنیت و افکار شان عوامل متعددی دخیل و مؤثر بوده است . اگر تمام جناحها و رگه های فکری را در نظر بگیریم ، میبینیم که کمتر اندیشه و روش سیاسی را میتوان سراغ کرد که در افغانستان طرفدار ، دوستدار و دنباله روی نداشته است . انواع گرایشات اسلامی ، سبک های گوناگون ملیگرایی ، انواع و اقسام عقاید و نظریه های مارکسیستی ، نظرات متفکرین غربی از هومانیسیم تا اگزیستنسیالیسم و سوسیالیسم و فاشیسم ، انواع تفکرات شرقی از مائوئیسم تا پان اسلامیزم و نظریه های محمد عبده و سید قطب و مولانا مودودی و دکتر علی شریعتی و امام خمینی و مهتماگانندی و غیره را در وطن خود میبینیم که پیرو داشته و دارند . جریانات سیاسی ، اجتماعی و اعتقادی ، چه در آسیا ، چه در افریقا چه در امریکای لاتین و چه در اروپا و امریکا ، اثرات بیش و یا کمی در روحیه و فکر و روش با سودان وطن ما داشته اند . درجهٔ این تأثیر

گذاری طبعا در همه افراد و گروه‌بندی‌ها یکسان نبوده و انعکاسات آن هم در جامعه تفاوت داشته است . ما گروه‌بندی‌های داشته‌ایم که دارای اندیشه‌های بسته، مکتبی بوده و از "ایزم" یا مکتب اعتقادی معینی، با تعبیرات و تحلیل‌های خاص خود شان پیروی میکرده اند . درین چنین گروه‌ها قبول يك "ایزم" (مثلا مارکسیزم) یا يك مکتب اعتقادی معینی یکی از اولین و مهمترین پیش‌شرط‌های کار مشترك در يك سازمان یا تنظیم را تشکیل میدهد . به بیان دیگر ، یکتعداد از افراد و گروه‌ها در وطن ما يك طرز فکر را از اول انتخاب کرده اند ، بر اساس آن نفر جذب و جلب نموده اند و در پرتو آن به فعالیت اجتماعی پرداخته اند و از مردم و جامعه در کل خواسته‌اند که آن طرز فکر و عقیده‌ها قبول کنند و در چهار چوب آن خود و زنده‌گی خود را شکل دهند . برای ایشان معمولا تطبیق عقیده، شان در جامعه مهمتر و حیاتی‌تر از همه چیز دیگر بوده‌است . اینگونه افراد و گروه‌ها ، با هر نیت نیک و بدی که داشته اند ، ناچار ، به روزگویی و تحمیل عقاید خود بالای عامه مردم میگردند . عجب نیست که

دیدیم آنها یکیه دم از "دموکراسی" و جمهوری میزدند

در اصل تمام وقت شان صرف قلع و قمع صاحب‌نظران و اندیشمندان و ساختن زندان‌های بزرگتر و مستحکم‌تر میشد . ما دیدیم آنها یکیه سنگ کارگر و دهقان را - یا به دروغ یا به درست - به سر و سینه خود میکوبیدند، در عمل کاری نکردند غیر از

قتل عام کارگران و دهقانان مظلوم . و ما می بینیم آنها ی که لاف از "اسلام ناب" و "اصل و فارغ از خرافات" و "جاهلیت افغانی" میزنند ، وظیفه شباروزی شان چیزی نیست غیر از باجگیری ، آدم‌ربایی ، یورش‌های ناگهانی به مال و ناموس مردم ، فروش زنان به "برادران عرب" ، و همکاسه شدن آشکارا با خلقی‌ها و پرچی‌ها و ملیشه‌ها ، و خلاصه ، بستن و کشتن و قصابی کردن مردم مسلمان ، با ایمان و ساده دل افغانستان . کجای بود آن "دموکراسی" ؟ چه شد آن "جامعه شگوفان" ؟ کجا هست "اسلام ناب" و "فارغ از جاهلیت افغانی" مدعیان و جارزنان دیروزی و امروزی ؟ اصل گپ درین است که تقلید از بیگانه ، دنباله روی از بیگانه ، تحمیل يك "ایزم" یا عقیده خشک و وارداتی بر مردم ، هر چه که باشد و از هر قبله که آمده باشد ، یا **عقیده که** با روحیات و آرزوها و اعتقادات و کلیت فرهنگی مردم سازگار نباشد ، کار را به جاهایی میکشاند که ما دیدیم و هنوز هم میبینیم . اما در وطن عزیز ما بودند روشنفکرانی که این فاجعه‌ها را قبل از وقوع شان حدس میزدند و درک میکردند . آنها بخوبی میدانستند که عاقبت کار دنباله روی و تقلید و وابستگی میمون نیست . میدانستند که تیکه‌داران و مامورین اجرای تئوری‌های خارجی فرجام نیکویی در افغانستان ندارند .

باید بگویم که روشنفکران و آگاهان موصوف به نتایج اشاره شده در بالا و پیشداوری های داعیانه ، در يك شب و ناگهانی نرسیده بودند . گذر از خم و پیچ های اندیشه گسی ، زنده گی در میان مردم وطن ، شناخت مردم افغانستان و اعتقادات و آرزوها و نیازهای شان ، درك وضعیت اقتصادی و فرهنگی و تاریخی افغانستان ، توجه به تجارب مبارزاتی و تاریخی دیگر کشور های جهان ، مطالعه و ارزشیابی نقادانه و دقیق طرحها و تئوری های گوناگون ، عدم پذیرش کورکورانه این یا آن نظریه و تئوری ، دوری از تعصب و جزمیت فکری ، اینها همه و بسا ویژگی های دیگر ایشان را به جای رساند که اندیشه های شان ماورای " ایزم " های متداول و رسمی و قراردادی سیر کند . ایمن آزاد اندیشان و جزمیت شکنان ، بی اینکه نقش دانش پر بار بشری و افکار متفکرین خارجی و وطنی را نفی نمایند ، بی اینکه همه دست آورد های فکری و فرهنگی گذشته ما را ارتجاعی و عقبمانده و پیوسیده بدانند ، بی اینکه دل و دماغ در گرو شعار های پر زرق و برق بیگانه و خودی بگذارند ، بی اینکه مانند کور و کر چشم و گوش بسته نه چیزی را ببینند و نه چیزی را بشنوند و دیوانه وار بسوی سرباهای خیال خویش چار نعل بدوند - بی همه اینها بیکه که گفتم - ، آگاهان نواندیش و " بدعت گذار " جامعه ما بیشتر به تفکر میپرداختند تا به تقلید . به نقد میپرداختند تا به نشخوار کردن . بیشتر به آنچه

که در وطن ما گذشته بود و میگذشت بها میدادند تا به تجارب دیگران . بیشتر به واقعیات جاری در برابر چشمان خود - که در جهان و جامعه ما سپری میشد - توجه میکردند تا به شعار های دلفریب کتابی . منبع الهام فکری این آگاهان ، گردش در دیار تاریخ ما ، ارزشهای والای نهفته در دل ادب و سلوک دیرینه و دیرپای مردم ما ، فرهنگ و تمدن رنگین و ارجمند سرزمین کهنسال و پُر ترانه ما ، بوده است . این ژرف اندیشان ، ارزش و اهمیت بیکرانی به تمام فرآورد های فرهنگی و تمام نهادهای انسانی و تمام رویشهای فکری مردم و جامعه ما قایل بودند و هر نوع خدشه دار ساختن آنرا مردود و مضر میدانستند . ایشان نه ویرانی نهاد های فرهنگی و فکری و انسانی جامعه ، بلکه ویرانی نظام غیر عادلانه و ویرانی بنیادهای استبداد و چپاولگری را میطلبیدند و هنوز هم میطلبند . این آگاهان فکر میکردند و فکر میکنند که راه سعادت و بهروزی مردم افغانستان باید توسط خود مردم افغانستان و اندیشمندان شان روشن و معین شود ، نه توسط " کارل مارکس " و " لنین " و " مائو " و نه توسط " محمد ابن عبدالوهاب " و " سید قطب " و " قاضی حسین احمد " و " جنرال حمید گل " .

مجید کلکانی - آن ستیغ بلند بیداری جامعه ما - یکی ازین آگاهان ، یکی از پیشمرگان و پیشگامان این تبار و کاروان بود .

نقشی را که مجید شهید در شکستن سنگواره های مسلط بر ذهنِ روشنفکران ایفا کرده است ، در سینه زخمی و خونچکان تاریخ جنبش مردمی و روشنفکری افغانستان برای همیشه ماندگار خواهد بود .

مجید جاویدان یاد کسی بود که قشر وسیعی از جوانان با احساس و روشنفکر را به تفکر و اندیشیدن سازنده و خلاق دعوت کرد و به ایشان فهماند که " کرم کتاب " شدن و بخشهایی ازین و یا آن کتاب را از بر کردن و نشخوار نمودن ، دردی از دردهای بیکران مردم ما را دوا نمی کند . مجید میگفت که خط مشی ، طرحها و رهنمود های سیاسی و اجتماعی باید از متن جوشترهای اجتماع افغانستان و از کانون پر خروش زنده گی مردم بلا کشیده ، ما بیرون آید ، نه از لابلای کتابها و تئوریهای وارد شده از خارج . مجید خود به تجربه میدانست که ذهنیت ها ، افکار و نظرات روشنفکران در حال تحول و تغییرات دایمی میباشد ازینرو با آنها از انعطاف و حوصله مندی کم نظیری کار میگرفت . موجودیت نظرات و دیدگاهها و گرایشهای مختلف در مملکت ما از نظر مجید يك امر ناگزیر - در جو حاکم بر کشور ، در وضع خاص جهانی و منطقه ای و به علل گوناگون - بوده است . مجید انسانها را نه بر مبنای اعتقادات و تفکرات شان ، بلکه بر اساس نقشی که میتوانند در بالنده گی تاریخ و اجتماع ایفا نمایند صنفندی مینمود . دوستی مجید با کسانی بود که در آن برهه حساس تاریخ کشور ما میخواستند و میتوانستند اثرات سالم

در ارتقای جامعه از سیه روزی به سعادت همگانی ، بر جای بگذارند . دشمنی مجید با کسانی بود که ضد پیشرفت سالم و چرخ متعالی تاریخ وطن ما بوده اند . مجید با همه کسانی که در صف آزادی واقعی ملت ایستاده بودند ، رویه و پیش آمد بسیار صمیمانه داشت با وجود اینکه برخی از آنها دچار گمراهی ها ، اشتباهات و محدودیت های فکری هم میبودند . همینکه در صف آزادیخواهان بودند ، همین که آرزوی خوشبختی مردم بینوا را داشتند ، همینکه گردن شان زیر پای کدام دولت و قدرت خارجی نبود ، برای مجید کافی بود که با ایشان دوست و یار باشد . مجید مسئولیت تمام شورشهای ذهنی و گرایشهای اعتقادی آنها را بعهده نداشت . کار مجید روشنگری ، یابوری ، رهبری و کشودن افق های تازه در کوره راه مبارزه بود . این روشن است که بودند و شاید هستند یکعده از روشنفکران با احساس ، میهندوست و غیر وابسته به اجانب که دین اسلام را يك عقیده کهنه و خشك ، يك وسیله خوب در دست مستبدان و جفاگران حاکم بر مردم ، يك دینی که استثمار و فقر و جهالت را تیرئه کرده و جاودانه میسازد ، يك هیرویین برای خواباندن مغز عامه مردم ، يك دین دست و پاگیر ، يك دینی مخالف تحول و تغییر ، يك اندیشه فرتوت و پیر ، يك دین مخالف ابتکار و مخالف دانش و مخالف تدبیر ... و ازین قبیلها ، میدانستند . مجید دریا دل ، اینگونه روشنفکران احساساتی و اینچنین باورمندان را متوجه عدم اطلاع

درست شان از اسلام میساخت . مجید میگفت که اسلام را باید بدون تعصب مطالعه کرد و دریافت که اسلام سرکاری و دریاری که ظاهر شاه را " سایه خدا " میسازد ، با اسلام حقیقی تا چه حد تفاوت دارد . مجید و یاران نزدیکش باور داشتند که اسلام مردم را به سهمگیری فعال در کار و زندگی، در مبارزه برای برقراری عدالت و رفع ظلم و شقاوت ، تشویق و ترغیب میکند . اسلام نه تنها با ترقی اجتماعی و با ایجاد يك نظام عادلانه به نفع محرومین و بینوایان تناقض ندارد ، بلکه تعلیمات اصیل اسلامی مملو است از عدالتخواهی ، ترقی پسندی ، از انعطاف پذیری سیاسی و فرهنگی ، از تعالی معنوی ، روانی ، اخلاقی و انسانی جامعه ، از عدل و مساوات در زنده گی - چه در بُعد اقتصادی و چه در دیگر ابعاد - اجتماعی، از دانش ، از تحقیق در احوال هستی ، از علم و از قلم . مجید و یارانش میگفتند که اسلام ، ظلم و ظالم و جفاکیش و جگرخوار و زراندوز و سرمایه پرست و بر نعلش رنجبران سوار و طفیلی و قاتل و جبار راه محکوم کرده و مردود دانسته است .

مجید روشن میکرد که روشنفکران افغانستان نباید تحت تاثیر شعار های متفکرین دوره " روشنگری " غرب و متفکرین بعد از آن مبنی بر " دین زدایی " قرار گیرند . مجید میگفت که اندیشه اجتماعی که در تعارض با اسلام قرار گیرد ، در افغانستان نمیتواند نقش مؤثری در بیداری مردم و در ارتقا و تعالی جامعه ایفا کند . تمام قهرمانان ملی ما ، تمام جنبشهای ضد

استعماری سرزمین ما ، تمام خیزش های اجتماعی مردم ما در هزار سال اخیر ، معمولا درفش مذهب و اسلام را بدوش خویش حمل کرده و حماسه های شور انگیزی آفریده اند . ما باید از فرهنگ خود بیاموزیم و " الگو " های خود را از میان قهرمانان خوشنام و تحسین شده مردم خویش انتخاب نماییم . بریده شدن از تاریخ و فرهنگ پر غنای خودی ، ما را بسی هویت میسازد . افرادیکه هویت تاریخی و ملی خود را از دست داده باشند ، هیچوقت به حال مردم و جامعه مفید واقع نمی گردند . از خود بیگانگی ، کتابزده گی و غربزده گی ما را به جای نمی رساند . تعصب و يك جانبداری و تقلید کورکورانه از دیگران ، نتیجه غیر از آفریدن فاجعه های پی در پی نخواهد داشت . (x x)

(x x) درینجا باید به آقای " حق شناس " تذکر بدهم که موجودیت شعار ها و نامها و مسایل اسلامی در نشرات " ساما " ، به خاطر " اغفال حریفان در دو جبهه " نبوده ، بلکه ریشه عمیق در تفکر و اندیشه های مجید و بسیاری از یارانش داشته است . امید که آقای " حق شناس " یکبار با دقت بیاندیشند که حرفهای شان در مورد مجید شهید تاجه حد بر يك تحقیق علمی استوار است و تا چه حد بر حدس و گمان و " میگفتند " و " گمان میشد " ها ؟ خداوند انصاف نصیب تان کند داکتر صاحب " حق شناس " . خودتان را که بعضی مغرضان بنام " ستمی " یاد میکنند ، داد و فغان تان به آسمان بلند میشود و من ها کاغذ سیاه میکنید که " چرا مرا ستمی میگویند ، ای غافلان ؟ " . اما خودتان یکبار دیگر بخوانید که در مورد مجید ، آن فرزند صالح و رشید وطن ، چه ها که نه نوشته اید .

بی تعصبی و گشوده اندیشی مجید ، در عمل اجتماعی و روزمره اش مشهود و هویدا بود . مجید با تعداد زیادی از سیاستگران ، علمای دینی ، شخصیت های ملی و مبارزه تحصیل یافته گان و مردم - پاکدل و نجیب وطن ، از جوان و پیر ، روابط بی حد نزدیک و صمیمانه داشت . تمام کسانی که مجید را میشناختند و با وی آشنایی داشتند ، او را دوست بسیار نزدیک خود میدانستند و به آن دوستی فخر میکردند . از امام مسجد و ملای مدرسه و صوفی خانقاه گرفته تا معلم مکتب و استاد دانشگاه و شاعر و هنرمند و دانشجو و دانشمند ، از باغبان و دهقان و چوپان و کسبه کار تا سران قبایل و تجار و مامور و صاحب منصب ، از سرکش ترین آدمها گرفته تا صلحجو ترین افراد در زمره دوستان و آشنایان و همکاران و یاران مجید بوده اند . با همه هم که بر بخورید ، در تحسین و تمجید و احترام به مجید هم قول و هم رأی میباشند .

شخصیت انسانی و فکری و اجتماعی مجید چنان فراتر از قالب بندی های متداول و فراتر از گروه بندی های عقیدوی و قراردادی ، فراتر از معیارک های عاریتی و مروج بال گسترده بود که در تصور مرغفتان دانه خوار و اسیر دامهای رنگین این و آن نمی گنجید و نمی گنجد . ازینروست که درک و شناخت مجید برای کسانی که چشمانشان به تنگی و تیره گی خو کرده است خیلی دشوار و گاهی ناممکن میباشد . مغرضین و بعضا بیخبران برچسب های گوناگونی به مجید میزنند . برخی از سنگ مغز ها ، مجید را خرافاتی ، عقبگرا و مخالف " اندیشه های پیشرو " مینامند و عده دیگر از مغزپونک زده ها

مجید را " ملحد " و " دشمن دین " میخوانند . همچنان هستند تعداد دیگری که از روی فرصت طلبی و از بیم اینکه آ. و دانده شان قطع نشود ، پس از مرگ مجید ، دهان به یاوه گویی گشوده اند . تا وقتی که مجید زنده بود ، مجید " پیر و پیشوا " بود . مجید " سر و سردار شمالی " بود . مجید " افتخار افغانستان " بود . مجید " بزرگترین نکته امید برای مقابله با دشمنان دین و وطن " بود . همه این فرصت طلبان به هزار رنگ و به هزار طریق " ابراز ارادت و تسلیمی " به مجید میکردند . اما در شب فردای اعلام شهادت مجید ، فرصت طلبان چهره عوض کرده و در صفر سر سخت ترین و پلید ترین دشمنان مجید پیوستند و همراه و همدست با آنها به دسیه پرداختند و در کشتار و سرکوب یاران مجید از هیچ قضاوت و شقاوتی دریغ نمودند .

مجید چه میخواست که آنچنان باعث وحشت شغالان آدمچهر و شب پرستان شده بود ؟

مجید میخواست که مردم افغانستان متحدانه علیه تمام انواع وابستگی به بیگانه بکنند . مجید میخواست که تمام زنجیر های زرین و آهنین اسارت و تسلیمی به قدرتهای بیگانه از هم گسسته و پاشیده شود و افغانستان به کشور آزاد ، مستقل و متکی بخود مبدل گردد . مجید میخواست که مردم افغانستان تحت هیچ نام و پوششی ، به هیچ بهانه و دلیل عقیدوی ، سیاسی و اقتصادی اسیر و آله دست اغیار نشود . مجید کوتاهی دست مداخله گران - از هر جنس و از هر دیری که باشند - را از امور کشور ما میخواست . مجید میخواست که

اشغالگران روسی و نوکرانشان در وطن ما نابود شوند ، اما در عین زمان میخواست که جلو دستبازی های دهلزنان رقیب روس و آتن گران شکمپندیده داخلی شان نیز گرفته شود تا افغانستان به اسارت تازه و سیه روزی های مخوفتری در نخلتد . مجید خواهان يك جنگ وسیع ، خودکفا و با برنامه بود که باید در داخل افغانستان و توسط خود مردم و رهبران آگاه و غیر وابسته شان هدایت شود . مجید میخواست که نبرد عادلانه و رهایی بخش ضد روسی مردم ما ، به برقراری آزادی واقعی ، عدالت اجتماعی و برآورده شدن آرزو های همیشه سرکوب شده مردم بیانجامد . مجید يك افغانستان متحد ، امن و پیشرفته میخواست . مجید افغانستان را برای مردم افغانستان میخواست ، نه برای " برادران بزرگ " و یا " برادران همکیش " خارجی .

مجید خواهان دگرگونی اجتماعی به نفع فرودستان و بینوایان بود ، اما نه از راه ها و گذرگاه های از پیش تعیین شده با فورمول ها و نسخه های خارجی . مجید خواستار ایجاد يك جامعه سالم انسانی بود ، اما يك جامعه سالمی که مردم ستم دیده و جفاکشیده افغانستان بتوانند در آن احساس خوشبختی و آرامی و سربلندی کنند ، نه يك جامعه تقلیدی و خلاف امیال و آرزوها و اعتقادات سالم مردم .

بلی ! مجید طرفدار تهیدستان ، مظلومان و ستمدیدگان بود . اینرا دشمنان و مخالفین مجید هرچه می پندارند و هر مہری که بر وی میزنند ، دست شان رها

باد - چو باد های هرزه و گنده .

مجید میخواست که محرومین و تنبهرهنگان و مردمان بی نان و بی آشیان ، با قیام بی امان خویش دست پلید استعمارگران و ستمگران و خون آشامان را از زنده گی خود کوتاه سازند و سرنوشت و مقدرات خود را خود شان با دستهای پر آبله خویش رقم زنند . اینرا اگر دشمنان و مخالفین مجید نمی پسندند ، چار جانب شان قبله . به هر درگاهی که سر مینهند ، سر شان خمیده تر باد !

مجید شعارش بود که " نه روس ، نه امریکا ، نه دول اروپایی ، نه چین و نه دولتهای مغرض و مرتجع منطقه افغانستان از آن مردم افغانستان " . اینرا اگر دشمنان و مخالفین مجید تحمل ندارند ، بروند و باز هم وطن ویران گشته را به هرکی میخواهند بفروشند !

مجید میخواست : " آزادی یا مرگ " . اینرا اگر دشمنان و مخالفین مجید نمیخواهند ، زنجیر های اسارت و برده گی بر گردنهای نحیف و چرکینشان جاودانه تر باد !

مجید میخواست که اندیشه انسانی و اجتماعی در خدمت انسانها و مردم باشد ، نه مردم و انسانهای مظلوم قربانی و پا مال اندیشه ها و " ایزم " ها . اینرا اگر دشمنان و مخالفین مجید نمی پذیرند ، بروند ، تفنگ و خنجر و شمشیر بدست ، ادامه بدهند و تا میتوانند خون بریزند ، سر و دست و پای مردم حیرت زده افغانستان را قطع کنند تا مردم برابر به تابوتهای

خوشتراش بینش های عاریتی آقایان شوند !

مجید خواستار دانش ، فرهنگ و روشنایی بود . اینرا اگر دشمنان و مخالفین مجید نمی طلبند ، بگذارید در جهالت محض و در سیاهی فجیع خویش بیوسند و بمیرند !
مجید ، از قول ملکوتی حافظ ، میگفت که :

" بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم " . اینرا اگر دشمنان و مخالفین مجید نمی فهمند ، بروند گم شوند و در خار زار تقلید و کورمغزی و کهنه پرستی خویش سرگردان و همیشه سرگردان باشند !

علاوه بر آنچه که گفته شد ، چیزی بسیار مهم دیگری که تبر سوزان مرگ را به جان بی رمق و بیمار دشمنان و مخالفین مجید ساری ساخته بود ، شخصیت بزرگ و درایت و ورزیده گی مجید بود در کار هدایت کردن و رهبری نمودن مردم . مجید با آن شهرت و محبوبیت فوق افسانوی اش ، با آن رشادت و شجاعت و کارسازیش در مخاطرات ، با آن زبان شیوا ، با آن قلم سوزان و توانا ، با آن جوش خورده گی و پیوند های عمیقش با مردم ، با بزرگان ، با مومنان و با جوانان پُرشور نواحی مختلف افغانستان ، با آن اعتبار و حیثیت و رسوخی که در هر گوشه وطن دارا بود ، با آن آگاهی و تجربه اش از تمام ریز و درشتهای مبارزه مسلحانه و چریکی ، با آن همه وقار و حوصله و دور اندیشی که مجید داشت ، میتوانست به صفت يك رهبر شایسته و توانا ، مردم را متحد سازد و در نبرد آزادی در

پیشا پیش ملت با قامت بلند و خم ناشدنی بایستد و برزمد . به این صورت گلیم به خون رنگ شده آن همه عروسکهای کوکی و ساخته دست اجنبی که تازه به کم و دستگاهی و به نان نوایی رسیده بودند ، یکسره بر چیده میشد . اینرا سازمان های جاسوسی روس و دیگر کشور های همکار و رقیبش بخوبی میدانستند ، و در بعضی جاها اعتراف هم کرده اند ، که اگر مجید زنده میبود و مبارزه اش به نحویکه او میخواست پیش میرفت ، سمت و سیمای جنبش مردم افغانستان در جهت متعالی و مثبت تغییر جدی و کلی میکرد و نقشه های خائنانه دشمنان مردم ما نقش بر آب میشد .

بقول رسای " م . امید " - شاعر گرامی زبان فارسی - مجید " مردی بود مردستان " . (xx) . بدترین قامت ها در برابرش کوتاهی میکرد ، سرکش ترین آدمها در برابرش سر مینهاد . مجید یکنه چاره ساز صد ها مشکل بود . مجید فاتح هزاران دل . مجید محور گردش هزاران چهره بود ، مجید مرکز اجتماع هزاران دست پاکیزه . بقول یکی از آشنایان مجید : " تاریخ و طن ما نه چون مجید زاده بود و نه چون او خواهد زاد . سالهای سال در کار است تا مگر مردی از آن سیرت و سرشت ، با آن قدرت و توان ، با آن هیبت و توفان از گرد تاریخ ما برخیزد و رخسار اهورا در آزمونگاه بتازاند ."

(xx) - این قول از "م-امید" است ، در باره "نیما یوشیج" . نگاه کنید :

کتاب " بدعتها و بدایع نیما یوشیج " ، مهدی اخوان ثالث ،

چاپ تهران .

دوستان عزیز !

مجید از روشنفکران کتابزده و بیگانه ستا ، فرسنگها فاصله داشت . او در میان مردم و همراه با آنها در بیکرانگی رنجها و مصائب شان زنده‌گی کرد ، از مردم آموخت و خود هر آنچه اندوخته داشت به مردم پیشکش نمود . مجید نه در دانشگاه‌های اغیار درس آموخت و نه در پناه و حمایت و امداد بیگانه به کرسی و نوایی رسید . مجید در مکتب پُر رنج و عذاب زنده‌گی ، در روشنائی آتش و در نور چراغ‌های تیلی ، گاهی در کوه‌ها ، گاهی در کلبه محقر دوستی بینوا ، کتاب خواند ، دانش فراگرفت و به تفکر و تحقیق پرداخت . مجید قلاده زرین هیچ از خود و یا بیگانه‌ای را به گردن افراشته خویش نهاد . مجید اگر در هر لحظه به فتح قلبی رنجوری نایل میگشت . اگر نامش قلب‌های سوخته دلان را قوت میبخشید . اگر توانسته بود محبوبیت بی مانند در میان اقشار مختلف مردم و در هر کنار وطن بدست آرد . اگر درب‌های بسته در نیمه شبان و در هر زمان به رویش باز میشد . اگر آغوش قهرمان پرور و مهربار مردم همیشه پناهگاهی امنی برایش بود . اگر هزاران هزار پیر و جوان آرزوی دیدارش را داشتند . اگر مردم زجر دیده‌ما از مجید دل انگیزترین افسانه تاریخ معاصر را ساختند . اگر با وصف اینکه هر گام متین مجید لرزه به " قصر های زرد جادویی " (xx) مردمخواران میافگند ، ولی در مدت بیست سال زنده‌گی مخفی یک نفری

(xx) - این توصیف زیبا را در شعری از " وهاب فروغ طبیبی " خوانده بودم . " فروغ طبیبی " شاعر و نویسنده و انسان بسیار عزیز هست .

که سرش به تنش میارزید از موجودیت مجید در جا و محلی برای دولت و گماشتگان شان اطلاع نمیداد . این همه بخاطری بود که مردم مجید را میشناختند ، او را بارها و بارها آزموده بودند ، دراو صد ها خوبی دیده بودند ، مجید را می ستودند ، مجید را به عنوان یک فرزند اصیل ، صدیق ، دلاور و فرزانه وطن پناه میدادند . راه مجید ، راه رهایی شان بود و احترام و محبت به مجید در قلبهای شان موج میزد . اینکه دیروز چند نامرد و نابکار و غدار چه اتهام هایی به مجید می بستند و یا اینکه امروز چند خونفروش و دینفروش و میهنفروش چه میگویند و مجید را به چه نامهایی یاد مینمایند ، چیزی ست و اما شخصیت سترگ و بیکرانه مجید چیزی دیگر .

مجید نه تنها یک روشندل بسیار آگاه ، نه تنها یک مبارز تسلیم ناپذیر ، نه تنها یک نویسنده زبردست و سخنور فاتح بود ، بلکه وی تبلور سجایای عالی انسانی ، تبارز درخشان ارزشهای والای اخلاقی ، منبع پر درخشش جوانمردی ، از خود گذری ، خضوع ، شکسته‌گی ، پارسایی ، درستی و راستی و پاک نفسی بود . مجید تمامی خصوصیات یک انسان شایسته ، یک رهبر و پیکارگر مردمی و راستین را در شخصیت پُر فروغ خویش جمع داشت . مجید افسانه دل انگیز ، مجید فروغ چشم راهروان راه حق و عدالت و آزادی و شرف بوده و خواهد بود .

از مجید قهرمان نبشته های پراکنده زیادی بیادگار مانده بود که متأسفانه یکمقدار آن از دستبرد حوادث در امان نماند و

نا پدید شد . از جمله ، يك اثر بسیار پربار و مهم مجید بنام " تحقیقی در اسلام شناسی " که نتیجه شش سال تحقیق و کار پیگیر و سخت او بود و بصورت کتابی دستنویس شده بود ، اما قبل از چاپ و انتشار ، ربه شده و نا پدید گشت . (xx)

مجید در ادب فارسی ، در کشور ما ، بنیانگذار روش جدیدی در نگارش سیاسی و اجتماعی بود . وی شاید برای اولین بار در جمع روشنفکران ملی و انقلابی ، ادبیات سیاسی و اجتماعی را از قید روش نگارشی خشک ترجمهای بیرون کرد و مسایل بغرنج سیاسی و اجتماعی را با کلام زیبا و شاعرانه و توصیفی فارسی همخوان و همساز ساخت . بسیاری از توصیف های تازه و زیبایی که در ادبیات سیاسی ، در میان یکده از نویسندگان معاصر ما راه یافته است از ابداعات مجید شهید میباشند .

مجید به زبانهای فارسی و پشتو در عالی ترین سطح آن تسلط داشت . به زبانهای انگلیسی ، عربی و اردو از آشنایی لازم و کافی برخوردار بود . از زبان آلمانی هم چیزی بخاطر داشت .

در باره مجید اشعار زیادی سروده شده است . زنان بی نوای شمالی ترانه های زیبایی در تمجید و سوگ مجید ساخته اند که

(xx) - من این اثر را خود به چشم ندیده ام ، اما از موجودیت و اهمیتش از زبان چند همنشین شباروزی مجید آغا شنیده بودم . از جمله ، میتوانم از اندیشمند بسیار بزرگ و مبارز سرایا شرافت و راستی یعنی از " تیمور " شهید نام ببرم .

اکنون در گنجینه ادبیات محلی وطن ما راه گشوده و ثبت گشته اند .

يك داستان بلند (رُمان) در باره زنده گی مجید ، توسط یکی از نویسندگان توانای میهن ما نوشته شده است . نام این داستان " یعقوب دیگر " میباشد . کوششهایی در راه است که تاریخ زنده گی و مبارزات مجید بصورت همه جانبه و دقیق آن تدوین شود .

با این همه که گفتم ، دوستان عزیز ، زنده گی مجید شعر بلند و نا سروده ی ست که نسل اندر نسل انسانهای عدالتخواه و آزادی پسند و مردم مهربان ما مصراع مصراع آنرا خواهند سرود و به فریاد رسا خواهند خواند .

چهلزده گان ، بد سرشتان ، ستمکاران ، کهنه پرستان ، میهن - فروشان ، گداهان درهای بیگانه ، سیه کارترین جانیان این زمانه ، این جلادان ، بیشرمانه ، مجید و بسیاری از یارانش را به شهادت رسانیدند تا مگر میدان برای نابخردان تباهی آور صاف شود ، تا مگر فریاد های بیدارگران و دشمن سوز مجید و یارانش از طنین بیفتد .

لاکن صداها و فریادهای رسای مجید و همزمانش هنوز طنین انداز است و قاتلان - نمرد واره - سر بدیوار ها میکوبند ، چون آن صداها و فریاد هایی حماسی ، مانند نیش مار درون مغز پوک شان فرو میرود و چو پتک آتشین و گران مغز های خالی و کور شان را مختل و متلاشی میسازد .

خون مجید و یارانش ، نام مجید و یارانش ، اعدام مجید و یارانش ، از سرشت دیگری ست . از سرشت جاودانگی ، از سرشت بی زمانه گی . و این حقیقت چه زیبا ، چه

پرشکوه و چه درست در شعر سوزنده یکی از آن تناوران
جاویدان ، بیان شده است :

" ز خون خویش خطی میکشم به سوی شفق

چه خوب عاشق این سرخی سرانجام
نوید فتح شبستان دهم به رهروان
سرود رزم پیام آوران شود نامم
عقاب زخمی ام و میتوانی ام گشتن

مگر محال بود لحظه کنی رامم
تویی که پشت تو میلرزد از تصور مرگ
منم که زنده گی دیگر است اعدام " (xx)

دوستان گرامی ! آنها - آن سروهای سبز باغ
انسانیت - چه مغرورانه ، چه عاشقانه و چه صادقانه زیستند
و رزمیدند ، و ، هم در هنگام مُردن و در دم باران مرمی
و در پرتو برق تیغ جلادان ، این ترانه را با خویش
خواندند :

" شکست تاك فرو خفته دور باد از تو

که نخلهای بلند ایستاده میمیرند " (xxx)

(xx) - این چند بند از شعر بسیار غروربار شاعر خوشنام و
محبوب " داود سرمد " میباشد .

(xxx) - این تکبندی از شعر مشهور " واصف باختری " است .
" باختری " خود چون " تاك " شکست . اما نخلهای
بلند ایستاده مُردند .

پایان .